

## مید و رفتارگرایی: مواجهه و تکامل

نظریه‌های جامعه‌شناسی ۲ (جرج هربرت مید)

(عنوان سرفصل: نقش نظریه‌پرداز در تکامل نظریه‌های کلاسیک)

کمال رضوی

۱۷ فروردین ۱۳۹۳

اندیشه‌های جرج هربرت مید - روان‌شناس اجتماعی و فیلسوف آمریکایی - مبدأ نظریه‌ای شد که سال‌ها بعد «کنش متقابل نمادین» نام گرفت و در کار جامعه‌شناسانی نظیر هربرت بلومر و اروین گافمن به نقطه‌ای اوج خود رسید. مید تحصیلات آغازین خود را در کالجی که به تدریس وعظ و الهیات مسیحی می‌پرداخت گذرانده بود، مدتی را در دانشگاه هاروارد فلسفه خواند و سپس راهی آلمان شد و در دانشگاه‌های لایپزیگ و برلین به تحصیل روان‌شناسی فیزیولوژیکی پرداخت. و بعدها تا پایان عمر در دانشگاه شیکاگو به تدریس روان‌شناسی اجتماعی و فلسفه پرداخت (دیلینی، ۱۸۷: ۲۵۵-۲۵۴؛ اسکفلر، ۱۳۶۶: ۲۰۶-۲۰۵). همان‌گونه که از این توصیف کوتاه روشن است، حیطة تخصصی کار مید روان‌شناسی اجتماعی بوده؛ در میان منابعی که به گزارش اندیشه‌ها و منابع فکری مید پرداخته‌اند، به ندرت می‌توان نام جامعه‌شناسی را مشاهده کرد. در میان کسانی که قبل از مید در عرصه‌ی جامعه‌شناسی به تولید آثار پرداخته یا دیدگاه‌هایشان مورد توجه جامعه‌شناسان نسل‌های بعد بوده، متفکرانی نظیر مارکس، کنت، اسپنسر، دورکیم، وبر و زیمل - نام هیچ‌یک جزو مبادی فکری مید ذکر نشده است. تنها گزارش موجود در این زمینه، توسط کوزر صورت گرفته که بدون ارائه‌ی شواهد کافی، حدس زده در دورانی که مید به دانشگاه برلین رفته، توانسته در کلاس‌های درس زیمل شرکت کند (دیلینی، همان، ۲۵۶). افزون بر فقدان گزارش‌ها در این زمینه، کندوکاو در نظریه‌های مید نیز نشان می‌دهد که وی از نظریات جامعه‌شناسان پیشین یا معاصر خود اطلاع چندانی نداشته و منابع فکری وی عمدتاً متفکرانی در فلسفه و روان‌شناسی بوده‌اند. تنها می‌توان از حوزه‌ی اشتراکاتی در کار مید با نظریه‌پردازانی نظیر وبر و زیمل سخن گفت: به عنوان مثال مفهوم «کنش اجتماعی» در کار هر سه نظریه‌پرداز مذکور قابل مشاهده است؛ اما به دشواری می‌توان میان کار مید با کار دو نظریه‌پرداز مذکور پیرامون کنش اجتماعی ارتباطی برقرار ساخت و نظریه‌ی مید را در راستای توسعه و تکامل این مفهوم در کار وبر یا زیمل تلقی کرد.

باید این نکته را نیز اضافه کرد که مید، تقریباً معاصر با نظریه‌پردازان کلاسیکی نظیر دورکیم، وبر و زیمل بوده و خود، در زمره‌ی نظریه‌پردازان اجتماعی کلاسیک تلقی شده است؛ به همین جهت سخن گفتن ذیل عنوان «نقش نظریه‌پرداز در تکامل نظریه‌های کلاسیک»، (اگر منظور از نظریه‌های کلاسیک، نظریه‌های اجتماعی کلاسیک باشد) در خصوص جرج هربرت مید، چندان معنادار به نظر نمی‌رسد. اما چنانچه با توجه به حیطة تخصصی کار مید که فلسفه و روان‌شناسی اجتماعی بوده، درصدد نشان دادن نقش وی در توسعه‌ی نظریات روان‌شناسی اجتماعی و فلسفه باشیم، می‌توانیم به طور مشخص از تاثیر تکاملی مید در کاربست و توسعه‌ی سه مفهوم در کار نظریه‌پردازان پیشین سخن بگوییم:

۱. توسعه‌ی مفهوم «ادا»ها، ماخوذ از کار ویلهلم وونت، روان‌شناس اجتماعی آلمانی

۲. توسعه‌ی مفاهیم «من فاعلی، من مفعولی» ماخوذ از کار ویلیام جیمز، روان‌شناس اجتماعی آمریکایی

۳. مواجهه با مفهوم «محرک - پاسخ» در نظریه‌ی رفتارگرایی واتسون، روان‌شناس اجتماعی آمریکایی و تکامل آن به

«محرک - کنش».

### ۱. کاربست مفهوم «ادا»ها

مید در دوره‌ای که در لایپزیگ آلمان به آموختن روان‌شناسی فیزیولوژیکی اشتغال داشت، در کلاس‌های ویلهلم وونت مشارکت کرد و تحت تاثیر وی قرار گرفت. ویلهلم وونت روان‌شناس و فیزیولوژیست و استاد دانشگاه آلمانی به عنوان یکی از پایه‌گذاران و گاه «پدر» علم روان‌شناسی تجربی شناخته می‌شود.

مفهوم اداها (حرکات) که در آینده به یکی از مفاهیم کلیدی نظریه‌ی مید بدل شد، از زمره مفاهیمی بود که مید از کار وونت اخذ کرده و در نظریه‌ی خود آن را تکامل بخشید. چارلز موریس، در مقدمه‌ای که بر کتاب «ذهن، خود و جامعه» مید نوشته تفاوت دیدگاه‌های داروین و وونت در مورد اداها را بیان کرده است. وونت کوشید تا اداها را از الزامات عاطفی درونی جدا کرده و در یک بافت اجتماعی قرار دهد (دیلینی، ۱۳۸۷: ۲۶۰). وونت بر آن بود که می‌توان اداها را در اولین مراحل رشد فرد به عنوان کنش اجتماعی ردیابی کرد. زیرا همین اداها و حرکاتند که بعدها شکل نماد را به خود می‌گیرند. وونت بر خلاف داروین که اداها را تنها حالاتی برای عواطف جانوران می‌دانست، معتقد بود که اداها را باید عناصر اولیه و مختصرشده‌ای از کنش‌های پیچیده تلقی نمود (تنهایی، ۱۳۸۳: ۴۲۲-۴۲۱).

مید نیز مطابق دیدگاه وونت، ادا را پلی ارتباطی برای گذر از کنش انسانی به زبان می‌دانست. اداها، مقدم بر زبان هستند و به واسطه‌ی آنها، زبان تکوین می‌یابد. بر اساس دیدگاه مید، اداها مرحله‌ای از کنش هستند که باعث اصلاح پاسخ دیگران می‌شوند. بدین ترتیب، اداها تنها در رابطه‌ی اجتماعی میان فرد با دیگر افراد معنادار می‌شوند؛ با این وصف، مید نشان داد که اداها تنها در بافتی اجتماعی قابل توضیح هستند (دیلینی، ۱۳۸۷: ۲۶۰). افزون بر این، مید ضمن تاکید بر نقش اداها در مراحل رشد فردی، آن را به عنوان انگیزه‌های ضروری کنش انسانی نگریسته و از نگرش تجربی - آزمایشگاهی روان‌شناسی آن زمان پا فراتر گزارده، به معانی اداها از دید کنشگر توجه می‌کند (تنهایی، ۱۳۸۳: ۴۲۲). مید با اندیشیدن درباره‌ی اداها در زمینه‌ای اجتماعی، از وونت فراتر رفت و تکامل ارتباط حقیقی توسط زبان را از اشاره‌ها نشان داد (اسکفلر، ۱۳۶۶: ۲۱۳).

بدین ترتیب، مید مفهوم اداها که در نظریه‌ی روان‌شناسی وونت طرح شده بود را در چشم‌اندازی اجتماعی ادغام کرد و ارتباط آن را با فرآیند تکوین ذهن و خود در کنشگر اجتماعی و برآمدن زبان به مثابه‌ی نظامی تکامل‌یافته‌تر از ایما و اداها برای برقراری ارتباط در جهان انسانی، مورد واکاوی و صورت‌بندی قرار داد.

## ۲. توسعه‌ی مفاهیم «من فاعلی، من مفعولی»

امروزه مفاهیم من فاعلی (I) و من مفعولی (Me)<sup>۱</sup> چنان در نظریه‌ی مید ادغام شده و بسط یافته که گمان می‌رود این مفاهیم توسط مید ابداع شده‌اند. اما در واقع این مفاهیم را مید از روان‌شناس اجتماعی امریکایی، ویلیام جیمز، اخذ کرده و در کار خود تکامل بخشیده است. جیمز بر آن بود که شعور همواره مشتمل است بر میزانی از آگاهی فرد از خویش. دو نوع تفکر می‌توان برای انسان قائل شد: «نوعی تفکر به مثابه‌ی شناخته‌شده و نوع دیگر به مثابه‌ی شناسنده (شناسا)؛ یکی به مثابه‌ی ابژه و دیگری به مثابه‌ی سوژه ... می‌توان یکی را من مفعولی و دیگری را من فاعلی نامید ... من تجربی، یا من مفعولی، کل آن چیزی است که فرد از آن خود می‌داند؛ از جمله احساسات، هیجانات، اعمالی که فرد از روی خودخواهی و صیانت از نفس به آنها متوسل می‌شود. هر فرد به اندازه‌ی افرادی که تصاویر آنها را در ذهن دارد، خود اجتماعی دارد. اما خود به مثابه‌ی شناسا یا همان خود فاعلی، ... به درکی که هر فرد معین از خود در هر لحظه از زمان دارد، اطلاق می‌شود» (دیلینی، ۱۳۸۷: ۲۵۹).

مید مفاهیم من فاعلی و من مفعولی را پس از اخذ از جیمز، در ربط با دیگر مفاهیم کارش، «ذهن» و «آگاهی» قرار داد. «من مفعولی» که در کار جیمز عمدتاً جهت‌گیری منفعلانه داشت را به مثابه‌ی «وجه قضاوت‌کننده و کنترل‌کننده‌ی خود» واجد خصلتی فعال نیز کرد. به نظر می‌رسد درکی که مید از من مفعولی اراده کرده، نسبت به درک جیمز که من مفعولی را صرفاً بازتاب تصاویر دیگر افراد در ذهن کنشگر می‌دانست، توسعه‌یافته‌تر و همه‌جانبه‌تر است. از نظر مید، من مفعولی، مجموعه‌ایست سازمان‌یافته از طرزفکرهایی که شخص گرفته و در خود درونی کرده؛ من مفعولی، نظارت بر خود دارد و به آن ثبات می‌بخشد و در پی انطباق خود با انتظارات دیگران است. من مفعولی علاوه بر آنکه نمایانگر ملکه‌ی ذهن‌شده‌ی رویکرد سازمان‌یافته‌ی دیگران یا دیگری تمم‌یافته است، نیروهای سازشگری و نظارت اجتماعی را بازمی‌نماید (ریتزر، ۱۳۷۹: ۲۸۰).

افزودن بر تدقیق مفهوم من مفعولی در کار مید نسبت به جیمز، مید کوشید تا درکی از خود، من فاعلی و من مفعولی به مثابه‌ی فرآیندهای اجتماعی آگاهانه به دست دهد. به این معنا که خود، که متشکل از من فاعلی و مفعولی است، جنبه‌ای ثابت و تغییرناپذیر ندارد؛ بلکه در کنش و واکنشی دائم میان دو جزء من فاعلی و من مفعولی، در حال اصلاح و تعدیل و بازسازی است

و این فرآیندهای اصلاح و بازسازی در کنشگران انسانی، فرآیندهایی آگاهانه هستند و چون آگاهی اساساً اجتماعی است، فرآیندهایی اجتماعی هم هستند.

### ۳. «محرک - کنش» به مثابه‌ی بدیلی برای «محرک - پاسخ»

در غالب منابعی که به گزارش آرای مید پرداخته‌اند، رفتارگرایی به عنوان یکی از مبادی فکری نظریه‌ی مید ذکر شده است (اسکفلر، ۱۳۶۶: ۲۱۱-۲۰۸؛ ریتزر، ۱۳۷۹: ۲۷۲-۲۷۰؛ دیلینی، ۱۳۸۷: ۲۶۴). واتسون که از روان‌شناسان رفتارگرایی مطرح معاصر با مید بود، نخستین کتاب خود با عنوان «رفتار، درآمدی بر روان‌شناسی تطبیقی» را در سال ۱۹۱۴ منتشر کرد و این مقارن با دوره‌ایست که مید در دانشگاه شیکاگو به تدریس روان‌شناسی اجتماعی مشغول بود. واتسون روان‌شناسی را علم مطالعه‌ی رفتار عینی قابل مشاهده‌ی انسان می‌دانست و منظورش از رفتار نیز مجموعه‌ی پاسخ‌ها، واکنش‌ها یا سازگاری‌های یک موجود زنده بود نسبت به رویدادی معین که «محرک» نامیده می‌شود. بدین ترتیب وی دوگانه‌ی «محرک - پاسخ» را موضوع اصلی مطالعه‌ی روان‌شناسی تلقی می‌کند؛ دوگانه‌ای که در نهایت به فرآیندهای فیزیکی - شیمیایی قابل تحویل است و به وسیله‌ی روش‌های علوم طبیعی می‌تواند مورد سنجش قرار گیرد. وی ساحت ذهنی و اموری نظیر آگاهی و نقش آن در رفتارهای انسانی را نادیده می‌گرفت و معتقد بود که «حالات آگاهی و شعور همانند پدیدار به اصطلاح «روح‌گرایی» به طریق عینی اثبات‌پذیر نیستند و به همین دلیل هرگز نمی‌توانند، داده‌هایی برای علم به شمار آیند... رفتارگرایی هیچگونه شاهد و مدرک برای هیچ نوع «موجودیت» یا «فرآیند ذهنی» نمی‌یابد» (شکرکن، ۱۳۷۷). اگر بخواهیم دقیق‌تر سخن بگوییم، واتسون و دیگر رفتارگرایان، به کلی منکر وجود چیزی به نام آگاهی نبودند؛ اما بر آن بودند که فرآیندهای آگاهانه، اگر هم وجود داشته باشند، نمی‌توانند به روش علمی مطالعه شوند.

مید نیز در کار خود بر آن بود که به «مطالعه‌ی تجربی» رفتار انسان بپردازد و از این حیث کاملاً متأثر از رویکرد رفتارگرایی بود؛ وی اقبالی به روش‌هایی نظیر «درون‌نگری» نشان نمی‌داد و آن را روشی علمی تلقی نمی‌کرد و این نشان‌دهنده‌ی تاثیرپذیری روش‌شناختی قاطع مید از رفتارگرایی واتسونی است (ریتزر، ۱۳۷۹: ۲۷۸).<sup>۲</sup> اما مید در میانه‌ی دوگانه‌ی «محرک - پاسخ» رایج در رفتارگرایی در جستجوی فرآیندهای ذهنی و درونی انسان که نقش واسط میان محرک و پاسخ را دارند، نیز بود و این دیدگاه واتسون که منکر امکان مطالعه‌ی علمی آگاهی بود را رد می‌کرد. در واقع مید، پاسخ به محرک را نتیجه‌ی فرآیند آگاهانه و ذهنی انسان می‌دانست و به همین سبب می‌توان گفت که مید به جای «پاسخ» که مفهومی مکانیکی و قابل تقلیل به فرآیندهای فیزیکی و شیمیایی بود، در پی تحلیل «کنش» بود و سر آن داشت که دوگانه‌ی «محرک - کنش» را به موضوع اصلی مطالعه‌ی خود بدل سازد. از مید، جملات صریحی در نقد و رد نادیده گرفتن آگاهی در کار واتسون نقل شده:

«رویکرد واتسون، همانند رویکرد ملکه در کتاب آلیس در سرزمین عجایب است - آدم‌های بی‌مغز و بدون فعالیت‌های مغزی. در اینجا از آگاهی خبری نیست ... چشم انداز ما رفتارگرایانه است، ولی بر خلاف رفتارگرایی واتسون، اجزایی از عمل را که به مشاهده‌ی خارجی در نمی‌آیند، قبول دارد» (ریتزر، ۱۳۷۹: ۲۷۲-۲۷۱).

تبصره‌ی دیگری که مید بر کار واتسون وارد می‌کند، تمایزی است که میان رفتار انسان و حیوان قائل است. در رفتارگرایی، تمایزی میان پاسخ موجودات انسانی و غیرانسانی به محرک‌های محیطی دیده نمی‌شود؛ اما مید با تاکید بر زبان<sup>۳</sup> و نمادها بر آن بود که «کنش» انسان نسبت به محیط را از «پاسخ» موجودات زنده به محرک‌های جبری محیطی متمایز کند.

به گفته‌ی چارلز موریس، نویسنده‌ی مقدمه‌ی کتاب «ذهن، خود و جامعه» مید، می‌توان سه بسط و توسعه - یا دقیق‌تر، تمایز - در رهیافت رفتارگرایی اجتماعی مید نسبت به رفتارگرایی بنیادی واتسون را بدین شرح صورت‌بندی کرد:

۱. مید بر آن بود که رفتار را فراتر از فرآیند محرک - پاسخ مورد نظر واتسون، در زمینه‌ی گسترده‌تر اجتماعی آن بسنجد.

۲. مید بر آن بود که عنصر آگاهی و فرآیند ذهنی را در تحلیل رفتار وارد نماید. به بیان دیگر، «مید، بسط اصول

رفتارگرایی واتسون به فراگردهای ذهنی را راسلت خود می‌دانست» (ریتزر، ۱۳۷۹: ۲۷۲).

۳. مید تلاش می‌کرد تصویر عروسی و انفعالی افراد در رویکرد رفتارگرایانه‌ی واتسون را با تصویری پویا و خلاقانه از کنشگر جازگین کند.

دیدگاه‌های واتسون، بعدها در نظریه‌ی سایر رفتارگرایان نظیر اسکینر تداوم یافت. هرچند اسکینر از جهاتی نظریه‌ی واتسون را مورد نقد قرار داده<sup>۴</sup>، اما وی به شکل ریشه‌ای تری به دنبال مقابله با تمامی نظریاتی بود که جایی برای آگاهی، اراده و خلاقیت عامل انسانی در تحلیل رفتار در نظر می‌گیرند.<sup>۵</sup> به‌رغم این، نظریاتی مانند آنچه مید صورت‌بندی کرده و بر نقش آگاهی و خلاقیت عنصر انسانی در کنش/واکنش نسبت به محیط تاکید کردند، در شماری از نظریه‌پردازان آتی رفتارگرایی موثر واقع شد. نظریه‌پردازانی که نورفتارگرا خوانده شده‌اند، نظیر ادوارد چیس تولمن<sup>۶</sup>، آلبرت بندورا<sup>۷</sup> و میشل ماهونی<sup>۸</sup> به مساله‌ی آگاهی و عوامل شناختی توجه نشان داده و سهم این عامل را در رفتارهای انسانی ادا کردند.<sup>۹</sup>

\*\*\*

دوران تحصیل کوتاه هربرت مید در برلین آلمان سبب طرح این حدس از سوی برخی مفسران نظریه‌های جامعه‌شناسی نظیر لوئیز کوزر شده که وی در کلاس‌های درس زیمل شرکت کرده است. این «حدس» متواضعانه‌ی کوزر از سوی ابوالحسن تنهایی با قاطعیتی شگرف طرح شده است: «[مید] برای ادامه‌ی مطالعاتش در رشته‌های روان‌شناسی و فلسفه به دانشگاه برلین رفت و در همان جا بود که با مباحث درسی گئورگ زیمل و وبر از نزدیک آشنا شد و از آنان بسیار تاثیر گرفته و سنت جامعه‌شناختی آلمان به رهبری وبر و زیمل را به آمریکا منتقل نمود» (تنهایی، ۱۳۸۳: ۴۲۰) «بسیاری از مفاهیمی که بعدها [مید] در کارهای خویش محور قرار داد را از دو بزرگمرد جامعه‌شناسی، وبر و زیمل، و نیز مارکس و هگل، فراگرفت. مفاهیمی چون کنش، مبنای تفسیرگرایانه‌ی رفتار اجتماعی و دوره‌های تاریخی، نقش آگاهی جمعی در تغییرات اجتماعی، رابطه‌ی جدلی میان فرد و جامعه و تضادهای احتمالی و ارادی میان انسان و تاریخ و ...» (همان: ۴۲۳).

اما و صد اما که این قبیل گمانه‌زنی‌ها برای تایید و اثبات نیاز به ارائه‌ی شواهد و استدلال نظری مستحکم دارند. هیچ یک از کتاب‌هایی که به شکلی «مستند»<sup>۱۰</sup> به گزارش زندگی و اندیشه‌ی مید پرداخته‌اند، مدعی نشده‌اند که مباحث وبر یا زیمل در کار مید بازتابی داشته‌اند و شاهد تاریخی‌ای دال بر مشارکت مید در کلاس‌ها و سخنرانی‌های علمی این دو نظریه‌پرداز نیز در دست نیست. به علاوه، به صرف وجود مفهوم کنش اجتماعی در نظریات وبر، زیمل و مید نمی‌توان از تاثیرپذیری مید از وبر و زیمل در این زمینه و دریافت مفاهیم از این دو نظریه‌پرداز آلمانی و توسعه‌ی آنها در کار مید سخن گفت. نیاز است که نشان داده شود مفهومی که مید از کنش اجتماعی مدنظر قرار داده، به چه صورت از کنش اجتماعی در کار وبر و زیمل متاثر بوده و با آن دارای ارتباط معنایی و سازواره است. اشتراک لفظ نمی‌تواند مبنایی برای برقراری ارتباط فکری و بازتاب مفاهیم جامعه‌شناسی آلمانی در کار مید باشد.

حیطه‌ی تخصصی نظریه‌پردازی مید، روان‌شناسی اجتماعی یا مطابق آنچه خود نام داده بود «رفتارگرایی اجتماعی» بوده است. طبیعی است که در این حیطه، وی متأثر از آرای متخصصان همین حوزه باشد و به بسط و تکامل نظریات همین حوزه نیز بپردازد. در این یادداشت کوشیدیم نشان دهیم که عمده‌ی مفاهیمی که مید از منابع فکری خود نظیر ویلهلم وونت، ویلیامز جیمز و اف. بی. واتسون اخذ کرده، در کار خود آنها را بسط و توسعه داده و حتی به گفتگو و مواجهه و رد و نقد آنها پرداخته کدامند. منابع ما برای نشان دادن نقش مید در توسعه و تکامل مفاهیم ماخوذ از کار وونت و جیمز، محدود بود. اما در خصوص مواجهه‌ی مید با مفهوم «محرک - پاسخ» در رفتارگرایی واتسون و تکامل آن در سنت فکری مید با تفصیل بیشتری سخن گفتیم و کوشیدیم نشان دهیم سرفصل نقدهای مید بر درک و دریافت واتسون از رفتارگرایی چه بوده و مید چگونه توانسته توصیف متکامل‌تر و دقیق‌تری از رفتارگرایی به دست دهد و با وارد کردن عنصر آگاهی و ذهن در رفتارگرایی، این نظریه را تکامل بخشد؛ هم از طریق پذیرش مدخلیت آگاهی و فرآیندهای ذهنی در کار نسل‌های بعدی نورفتارگرایان و هم به لحاظ نقش تاسیسی در سنت فکری‌ای که بعدها «کنش مقابل نمادین» نامیده شد.

## منابع

- اسکفلر، اسرائیل (۱۳۶۶)، چهار پراگماتیست: درآمدی انتقادی بر فلسفه‌ی پیرس، جیمز، مید و دیوئی، ترجمه‌ی محسن حکیمی، تهران: نشر مرکز، چاپ اول، ۳۶۲ص.
- تنهایی، حسین ابوالحسن (۱۳۸۳)، درآمدی بر مکاتب و نظریه‌های جامعه‌شناسی، مشهد: نشر مرنديز، چاپ اول ناشر (چاپ پنجم)، ۷۲۸ص.
- دیلینی، تیم (۱۳۸۷)، نظریه‌های کلاسیک جامعه‌شناسی، ترجمه‌ی بهرنگ صدیقی، وحید طلوعی، تهران: نشر نی، چاپ اول، ۴۹۶ص.
- ریتزر، جرج (۱۳۷۹)، نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه‌ی محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی، چاپ چهارم، ۸۲۹ص.
- شکرکن، حسین و دیگران، (۱۳۷۷) مکتب‌های روان‌شناسی و نقد آن (جلد دوم)، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، چاپ دوم.
- شولتز، دوان. پی. (۱۳۷۸)، تاریخ روان‌شناسی نوین، ترجمه‌ی علی اکبر سیف، تهران: آگاه، چاپ اول.
- هرگنهان، بی آر (۱۳۸۹)، درآمدی بر تاریخ روان‌شناسی، ترجمه‌ی یحیی سیدمحمدی، تهران: ارسباران، چاپ اول، ۸۹۸ص.

۱. برای این دو مفهوم ترجمه‌های دیگری نظیر «من» و «درمن» (محسن ثلاثی در ریتزر، ۱۳۷۹) و «من» و «مال من» (محسن حکیمی در اسکفلر، ۱۳۶۶) نیز ذکر شده‌اند. اما معادل‌های من فاعلی و من مفعولی رایج‌تر هستند و به همین سبب از این دو معادل بهره جسته‌ایم.
۲. ریتزر تصریح می‌کند که «مید با رد مفاهیم درون‌نگری و آگاهی جداگانه در دادم خطرناکی افتاد ... به این معنا که مید در مکتب رفتارگرایی پرورش یافته بود، درون‌نگری را یک روش علمی نمی‌دانست و ذهن را هم پدیده‌ای نمی‌انگاشت که بتوان بررسی علمی‌اش کرد» (ریتزر، ۱۳۷۹: ۲۷۸).
۳. شایان توجه است که واتسون نیز درباره‌ی زبان و نقش آن در رفتار سخن گفته است، اما وی فرایندهای زبانی را نیز در در نهایت به فرآیند فیزیکی حرکات تارهای صوتی فرومی‌کاست (اسکفلر، ۱۳۶۶: ۲۰۹).
۴. اسکینر از چهره‌های شاخص رفتارگرایی در سال ۱۹۷۴ کتاب «درباره رفتارگرایی» را نوشت، که سعی داشت بیست برداشت اشتباه از رفتارگرایی را اصلاح کند. اسکینر در این کتاب، تعدادی از این برداشتهای اشتباه را تا نوشته‌های اولیه واتسون دنبال کرد. برای مثال، وابستگی بیش از حد واتسون به رفتار بازتابی و انکار اهمیت استعدادهای ژنتیکی را اشتباه دانست. اسکینر همچنین خاطرنشان کرد که او فرایندهای - به اصطلاح - ذهنی را انکار نمی‌کند، بلکه باور دارد آنها در نهایت به عنوان برجسب‌های کلامی که به برخی فرایندهای جسمانی زده شده‌اند، توجیه خواهند شد. (هرگنهان، ۱۳۸۹: ۵۵۶).
۵. ریتزر در گزارشی که از آرای اسکینر می‌دهد، اظهار می‌دارد که اسکینر در پی حذف مفهوم انسان خودمختار از علوم اجتماعی و در واقع از صحنه‌ی جهان است: «مفهوم انسان خودمختار تنها برای توجیه چیزهایی به کار می‌آید که تاکنون نتوانسته‌ایم آنها را از طرق دیگر تبیین کنیم. وجود این مفهوم به جهل ما بستگی دارد» (ریتزر، ۱۳۷۹، ۴۰۶-۴۰۵).

۶ . Edward Chace Tolman

۷ . Albert Bandura

۸ . Michael J. Mahoney

۹. «بندورا برخلاف اسکینر معتقد بود پاسخ‌های رفتاری به طور خودکار به وسیله محرک‌های بیرونی آغاز نمی‌شوند، بلکه تغییر رفتار بر اثر یک تقویت بیرونی، به این دلیل رخ می‌دهد که فرد به صورت هشیارانه از آنچه تقویت شده، آگاهی دارد. میان محرک و پاسخ یا میان رفتار و تقویت آن، پیوندی وجود ندارد، بلکه فرایندهای شناختی فرد، واسطه میان محرک و پاسخ می‌شود. بنابراین، فرایندهای شناختی، نقشی بنیادین در رویکرد شناختی اجتماعی او ایفا می‌کنند» (شولتز، ۱۳۷۸: ۳۸۶). تاکید بر نقش واسطه آگاهی فرد و فرایندهای شناختی میان محرک و پاسخ، امری است که سال‌ها قبل در نظریه‌ی مید طرح شده و صراحتاً از سوی وی به عنوان نقدهایی اساسی بر کار واتسون عنوان شده بودند.
۱۰. بر «مستند بودن» گزارش زندگی و اندیشه‌ی مید به ویژه از این جهت تاکید می‌شود که در متن کار آقای تنهایی هیچ ارجاعی به منابع و متون اصلی داده نشده و مشخص نیست این ادعا که «مید جامعه‌شناسی وبر و زیمل را از آلمان به آمریکا منتقل نمود» یا «بسیاری از مفاهیم کار مید برگرفته از جامعه‌شناسی وبر و زیمل بوده‌اند» مستند به کدام منبع است. تنها در پایان فصل مربوط به مید است که فهرستی هفت‌گانه‌ای از منابع

---

را ذکر کرده؛ اما اینکه مستند دقیق هر گزاره کدام یک از این منابع است تا بتوان به دقت گزاره‌های طرح‌شده را واری و ارزیابی کرد، مشخص نیست.